

درس ۴ زندگی براساس یک اندیشه

زندگی یک فیلسوف

آن روزها، شهر آتن حال و هوای دیگری داشت. همه جا، در هر کوی و برزن، به ویژه در میدان شهر، سخن از مردی در میان بود که می گفتند به زودی محاکمه می شود. مردی که همه او را می شناختند. دیرزمانی بود که سخنان شیرین و پر معنای او بر سر زبان ها بود. سخنان به ظاهر ساده و گاه خنده آورش ژرفای خاصی داشت. او هر روز در شهر به راه می افتاد و نزد بازاریان، مردم عامی و اعیان و اشراف می رفت و با آنان حرف می زد و پیوسته مسائل روزمره زندگی را موضوع تفکر و تأمل قرار می داد. می گفت: «من هیچ گاه از بیدار ساختن، پند دادن و شماتت یکایک شما باز نمی ایستم. شما همه جا مرا در کنار خود می بایید... من کسی نیستم که برای پول سخن بگویم یا به خاطر آن سکوت کنم. من هم با نهیدستان و هم با توانگران همنشینم تا از من پرسند و به سخنان من گوش فرا دهند... این رسالتی است که خداوند با ندهای غیبی و در رویاها بر عهده من نهاده است.»

آری این مرد کسی جز سقراط نبود. زمزمه محاکمه چنین شخصیتی، با آن محبوبیت و احترام، چیزی نبود که به سادگی بتوان آن را باور کرد. این محاکمه عجیب در میان دوستداران سقراط ولوله ای افکنده بود. همه می پرسیدند: جرم سقراط چیست؟ چرا می خواهند او را محاکمه کنند.

اما این اتفاق افتاد. سقراط در هفتاد سالگی زندانی شد و در دادگاهی که شاید تاریخ تاکنون نظیرش را ندیده است، به اعدام محکوم شد و زندگی سرشار از فضیلت وی با نوشیدن جام شوکران به پایان رسید. او بنیانگذار فلسفه در یونان است.

در شرایطی که جامعه آتن از حقیقت و فضیلت فاصله می گرفت؛ قهرمانی به نام «سقراط» پرچم علم و فضیلت را برافراخت و شالوده تفکر فلسفی اصیل را استوار ساخت.

کد ۱۱۱۲۲۶ درس چهارم صفحه ۱ تا ۱۵ طباطبائی

او هیچ کتابی ننوشت، اما با فلسفه‌اش زندگی کرد. زندگی حکایت واقعی یک فلسفه است. ما از مطالعه و تأمل در این زندگی می‌توانیم دفتر اندیشه‌های فلسفی وی را ورق بزنیم و به نقش حقیقی فلسفه با زندگی بیشتری بپردازیم. افلاطون، شاگرد برجسته وی این زندگی را حکایت کرده و مبارزه سقراط با مغالطه‌کاری‌ها، سفسطه‌ها و امواج شک و ناباوری به تصویر کشیده است. آخرین برگ دفتر زندگی وی را می‌کشاییم و در مسیر محاکمه در دادگاه با وی همراه می‌شویم. باشد که به حقایق بیشتری دست یابیم و در زندگی از آنها بهره ببریم.

بیشتر بدانیم

سقراط در اواخر سال ۴۷۰ یا اوایل سال ۴۶۹ پیش از میلاد در شهر آتن به دنیا آمد. پدرش سنگ‌تراش و مادرش ماما بود. در آغاز جوانی حرفه پدری را دنبال کرد ولی به زودی از آن دست کشید و در زندگی قناعت پیشه کرد و در پی تحصیل معرفت حقیقی برآمد. او نزد استاد خاصی درس نیاموخت، بلکه بیشتر از راه مطالعه در آثار گذشتگان و تفکر و تأمل و رفتار صحیح در زندگی مراتب خردمندی را پیمود. سقراط شهر آتن را به قصد شرکت در جنگ‌های معروف به پلوپونزی ترک گفت و در این جنگ‌ها از خود رشادت‌های فراوان نشان داد. اوشاگردان و طرفداران زیادی داشت، اما بزرگ‌ترین شاگرد وی افلاطون بود که در تاریخ فلسفه تأثیری بسزا برجا نهاد. وی سرانجام در سال ۳۹۹ پیش از میلاد و در سن هفتاد سالگی از طرف برخی منتقدان آتنی محاکمه و به مرگ محکوم گردید.

اتهام سقراط چه بود؟

میتوس به نمایندگی از متهم‌کنندگان می‌گوید: «جرم سقراط این است که خدایانی را که همه به آنها اعتقاد دارند، انکار می‌کند و از خدایی جدید سخن می‌گوید! با افکار خود جوانان را گمراه می‌سازد و آنها را از دین و آیین پدرانشان برمی‌گرداند...»

آنگاه میتوس برای ادعای خود شواهدی ذکر کرد و در پایان از دادگاه برای سقراط درخواست مجازات مرگ کرد. دادگاه از سقراط دعوت کرد تا از خود دفاع کند. سقراط نیز با چهره‌ای آرام و

کد ۱۱۱۲۲۶ درس چهارم صفحه ۱ تا ۱۵ طباطبائی

گام‌هایی استوار به سوی جایگاه حرکت کرد و با لحنی مطمئن به اتهامات ملتوس پاسخ داد. دفاعیه سقراط بیانیه‌ای فلسفی بود که همه اصول زندگی فلسفی سقراط را در برداشت. در قسمتی از این دفاعیه گفت:

«آتینان! بگذارید افترايي را که از دیرباز به من نسبت داده‌اند و ملتوس هم همان را تکرار کرد، یادآوری کنم. آنان می‌گویند: «سقراط رفتاری خلاف دین در پیش گرفته و در پی آن است که به اسرار آسمان و زمین دست یابد. باطل را حق جلوه دهد و این کار را به دیگران هم می‌آموزد.» سقراط با توضیحات دقیق به این اتهام پاسخ داد، تا به اینجا رسید که گفت:

آری! این کاوش و جست‌وجوی من برای شناخت کسانی که ادعای دانش می‌کنند و جدا کردن آنها از کسانی که دانشمند حقیقی‌اند، سبب شده که گروه بزرگی مرا به چشم دشمن بنگرند و تهمت‌های بی‌شماری بر من وارد کنند و به غلط مرا «دانا» بنامند. درحالی که من دانا نیستم. شاید به این دلیل که هربار نادانی کسی را آشکار می‌کنم، حاضران مجلس گمان می‌کنند که آنچه که او نمی‌داند، من می‌دانم حال آنکه دانای حقیقی جز خدا نیست. راز سروش معبد دلفی همین بود که به ما بنمایاند تا چه پایه نادانیم و خیال می‌کنم نام مرا به عنوان مثال مطرح کرد تا بگوید: داناترین شما آدمیان، کسی است که چون سقراط بداند که هیچ نمی‌داند.

به تدریج گفت‌وگوی سقراط با ملتوس بالا گرفت و با او به مناظره برخاست. مناظره طولانی شد، تا به اینجا رسید که سقراط با اندکی مکث، به ملتوس رو کرد و گفت:

از تو سؤال دیگری می‌کنم. آیا تو معتقدی که من خداپرست نیستم؟

ملتوس فریاد برآورد که:

بلی تو منکر خدایان هستی.

سقراط بار دیگر پرسید:

منظورت این است که من خورشید و ماه را به خدایی نمی‌پذیرم؟

ملتوس گفت: نه، ای آتینان بدانید که سقراط خورشید را سنگ می‌داند و ماه را کره‌ای خاکی. سقراط با متانت گفت:

اما این افترا، که من منکر خدا باشم، وارد نیست. از تو می‌پرسم: آیا ممکن است که کسی صفات و امور مربوط به انسان را بپذیرد، اما منکر وجود انسان باشد؟ آیا ممکن است کسی وجود اسب را انکار کند، اما وجود زمین و لگام و دهنه اسب را بپذیرد؟... آیا کسی پیدا می‌شود که علم و

کد ۱۱۱۲۲۶ درس چهارم صفحه ۱ تا ۱۵ طباطبائی

قدرت و عدالت فوق بشری را قبول داشته باشد ولی وجود خداوند را منکر شود؟

ملتوس گفت: نه، چنین کسی پیدا نمی‌شود.

سقراط گفت: سپاسگزارم...

سقراط به دفاعیه خود ادامه داد و از گروه‌هایی یاد کرد که دشمن او هستند و به هر ترتیب حکم

مرگ وی را از دادگاه خواهند گرفت. لذا رو کرد به حاضران و گفت:

مردم! کسی که به راه درستی دست یافت و آن را در پیش گرفت، هرگز نباید از خطر هراسی

به دل راه دهد. اکنون که خداوند مرا مأمور کرده تا در جست‌وجوی دانش بکوشم و آن را به دیگران

آموزش دهم، آیا پسندیده است که از ترس مرگ یا هر خطر دیگری از فرمان الهی سربتایم؟ بلی! اگر

چنین گناهی از من سرزند، سزاوار بود که دادگاهی تشکیل شود و بگویند سقراط به خدا اعتقاد

ندارد. زیرا ارتکاب آن گناه دلیل بر سرپیچی از امر خدا بود و ادعای دانشی که در حقیقت فاقد آن

بودم. ترس از مرگ جز این نیست که آدمی خود را دانا پندارد، بی‌آنکه دانا باشد.

بیشتر بدانیم

مدعیان سقراط به ظاهر سه تن بودند: سِلِتوسِ شاعر، انوتوسِ توانگر و

صاحب نفوذ، لوکون سیاستمدار و نماینده روشنفکران، اما در حقیقت، این سه تن

نماینده همه کسانی بودند که سفسطه را ترویج می‌کردند و پایه‌های اخلاقی شهر را

ویران می‌ساختند، و کسب ثروت از هر راهی را مجاز می‌شمردند. ملتوس به نمایندگی

دو نفر دیگر و از جانب خود ادعای نامه را در دادگاه قرائت کرد. سقراط در این دادگاه

سه بار از خود دفاع کرد که به خطاهای اول و دوم و سوم مشهور است. خطابه سوم

بعد از رأی هیئت منصفه بر قتل او ایراد شده است.

سقراط زندگی ساده‌ای داشت و به دور از تجمل روزگار می‌گذرانید. او

می‌گفت: بالش من سنگ، و لحافم آسمان و زیراندازم زمین است.

سقراط تنها یک فیلسوف نبود، یک جنگجوی بزرگ و شجاع بود که برای

وطنش می‌جنگید و در سخت‌ترین معرکه‌ها حاضر می‌شد. خودش به مردم آن

می‌گوید: در جنگ‌های پوتیدایا و آمفی پلیس و دلیون هر جا که فرماندهان مرا مأمور

می‌کردند، می‌ایستادم و مرگ را حقیر می‌شمردم.

سقراط، در پایان، خطاب به حاضران گفت :

بدانید که اگر مرا به مرگ محکوم کنید، شما بیش از من زیان خواهید دید. ملتوس و آنتوس نمی‌توانند به من بدی کنند زیرا نظم جهان اجازه نمی‌دهد که بدان به نیکان زیان برسانند. ای آتینان! گریز از مرگ دشوار نیست، گریز از بدی دشوار است؛ زیرا بدی از مرگ تندتر می‌دود. من پیر و ناتوان به دام مرگ افتادم؛ ولی مدعیان من با همه جُستی و چالاکي، در چنگال بدی گرفتار آمدند.

باری، اگر مرگ انتقال به جهانی دیگر است و اگر این سخن راست است که همه در گذشتگان در آنجا گرد آمده‌اند، پس چه نعمتی بالاتر از این که آدمی از این مدعیان که عنوان قاضی بر خود نهاده‌اند، رهایی یابد و با داوران دادگر آن جهان روبه‌رو شود و با نیکان و بلند مرتبگان همنشین گردد! اگر مرگ این است، حاضرم بارها به کام مرگ روانه شوم. اکنون وقت رفتن فرا رسیده است، من برای مردن و شما برای زیستن؛ اما نصیب کدام یک از ما بهتر است؟ جز خدای کسی نمی‌داند.

بیشتر بدانیم

سقراط از سیمای جدایی برخوردار نبود. لذا برخی مردم او را از تبار پست و فرومایه می‌دانستند. روزی بیگانه‌ای از آتن می‌گذشت. در حضور سقراط گفت : او دیوی است که همه شهوت‌ها و آزاها را در خود دارد. سقراط با خرسندی گفت : چه خوب مرا می‌شناسی سرورم!

تفکر در متن

سقراط، الگویی از یک فیلسوف است که براساس فلسفه‌اش زندگی کرده و در راه پابندی به تفکرش جان خود را فدا نموده است. در این قسمت می‌خواهیم در گفتار و رفتار این فیلسوف بزرگ تأمل کنیم و آن اصول فلسفی را که وی با آنها زندگی کرده، استخراج نماییم :

۱- چرا شاکیان سقراط را متهم به بی‌دینی و انکار خدا می‌کردند؟ آیا واقعاً او اعتقادی به خدا نداشت؟ ملاک مخالفان وی برای بی‌دین دانستن او چه بود؟

کد ۱۱۱۲۲۶ درس چهارم صفحه ۱ تا ۱۵ طباطبائی

.....
۲- نگاه سقراط به جهان هستی چگونه بود؟ او به چه اصولی درباره جهان اعتقاد داشت؟
.....
.....

۳- چرا سقراط بر «ندانستن» تأکید می‌کرد؟ چرا وی دانایی را در اقرار به نادانی می‌دانست؟
آیا میان «چیزی نمی‌دانم» سقراط با «چیزی نمی‌دانیم» سوفسطائیان تفاوتی هست؟
.....
.....

۴- سقراط از چه اصول اخلاقی پیروی می‌کرد؟ آیا خود پایبند به آن اصول بود؟
.....
.....

۵- آیا واقعاً گریز از بدی دشوارتر از گریز از مرگ است؟ آیا برای همه این‌گونه است؟ آیا می‌توان این جمله را یک اصل اخلاقی تلقی کرد؟
.....
.....

۶- او چه رابطه‌ای میان نظم جهانی و رفتار انسانی برقرار می‌کرد؟ آیا این یک سخن تخیلی است یا واقعی؟ چه موقع این سخن می‌تواند واقعی باشد؟
.....
.....

۷- دلیل سقراط بر نترسیدن از مرگ چه بود؟ مرگ از نظر او خیر است یا شر؟ آیا این برداشت از مرگ با واقعیت هم هماهنگی دارد؟ آیا این تلقی از مرگ یک برداشت تخیلی دیگر از جانب سقراط نیست؟
.....
.....

۸- معیار و ملاک تربیت درست از دیدگاه مخالفان و شاکیان سقراط چه بود؟ چرا آنان سقراط را متهم می‌کردند که به‌جای تربیت درست جوانان، آنان را گمراه می‌کند؟

.....
.....
۹- چرا سقراط خود را در برابر جامعهٔ آتن مسئول می‌دید؟ آیا او نمی‌توانست مثل بسیاری دیگر، یک زندگی ساده و شیرین برای خود بسازد؟ چرا یک فیلسوف، مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دهد؟ آیا میان فلسفهٔ او و زندگی و مرگ او ارتباطی هست؟

.....
.....
۱۰- درس بزرگ زندگی سقراط برای ما چیست؟ آیا مردی که در حدود ۲۴ قرن قبل از ما زندگی کرده می‌تواند به ما درس بدهد؟

.....
.....
سیسرون، فیلسوف بزرگ رومی دربارهٔ سقراط می‌گوید: او فلسفه را از آسمان به زمین آورد، فلسفه را به خانه‌ها و شهرها برد. و فلسفه را وادار کرد تا به زندگی، اخلاقیات و خیر و شر بپردازد.

درس ۵

معرفت‌شناسی

یکی از اسامی

– ما و امکان شناخت جهان

– میزان توانایی ما در شناخت جهان پیرامون

– آیا می‌توانیم اشیای پیرامون خود را بشناسیم

به این چند گزاره خوب دقت کنید :

انسان می‌تواند موجودات را بشناسد.

انسان می‌تواند موجودات را همان‌گونه که هستند بشناسد.

انسان نمی‌تواند موجودات را همان‌گونه که هستند بشناسد.

شناخت انسان می‌تواند خطا و اشتباه باشد.

شناخت انسان همواره خطا و اشتباه است.

انسان فقط می‌تواند همین امور محسوس و قابل تجربه حسی را بشناسد.

انسان در شناخت امور محسوس هم همواره خطا می‌کند.

انسان علاوه بر امور محسوس، امور نامحسوس را هم می‌تواند بشناسد.

به نظر شما کدام یک از این گزاره‌ها درست هستند؟ جلو هر کدام را که صحیح می‌دانید، علامت بزنید.

یکی از ویژگی‌های انسان، شناختن است. ما، اشیا و پدیده‌های پیرامون خود را شناسایی می‌کنیم و از طریق این شناخت با آنها ارتباط برقرار می‌کنیم و از آنها استفاده می‌نماییم. ما اشیا و افراد را می‌بینیم، صدای آنها را می‌شنویم، و با حواسمان بسیاری از ویژگی‌های آنها را حس می‌کنیم. همین که سخن می‌گوییم، به سمت غذا می‌رویم، از آتش دوری می‌جوئیم و می‌کوشیم از خطرها فاصله بگیریم، ناشی از دانستن و شناختن است.

گاهی درباره‌ی اموری بالاتر از حواسمان هم فکر می‌کنیم، مثلاً درباره‌ی گذشته یا آینده، و درباره‌ی موجودات نامحسوس و جهانی دیگر؛ و ممکن است در این زمینه‌ها نظر و باوری داشته باشیم. بنابراین، شکی نیست که ما موجودی هستیم که از خود و جهان شناخت‌هایی داریم.

همچنین می‌دانیم که شناخت ما از جهان چیزی است که به تدریج کسب می‌کنیم. چنین نیست که ما از آغاز تولد همه چیز را بدانیم، بلکه گام به گام با پدیده‌های جهان آشنا می‌شویم. از این رو، یکی از ویژگی‌های انسان آموختن است.

داستانی از سقراط که درباره‌ی یک مسئله ریاضی با یک پسر بچه که هیچ‌گاه به مدرسه نرفته بود، گفت‌وگو می‌کرد و با کشیدن اشکال هندسی روی شن به پسر بچه کمک می‌کرد که خودش جواب مسئله را پیدا کند.

همچنین ما می‌دانیم که شناخت ما محدود است و در کنار این دانسته‌ها و آموخته‌ها، حقایق

بسیاری در عالم هست که آنها را نمی دانیم. علاوه بر این، گاهی متوجه می شویم که بعضی از چیزهایی که فکر می کردیم می دانیم، درست نبوده و ما دچار خطا شده ایم. چنانکه گاهی متوجه می شویم که افراد مختلف درباره موضوع واحد نظرها و باروهای متفاوت دارند.

تفکر

۱- برای ما بسیار پیش آمده که یک مسئله ریاضی را حل کرده ایم، اما بعد متوجه شده ایم که در حل آن مسئله اشتباه رفته ایم. سپس راه دیگری را انتخاب کرده و به پاسخ صحیح رسیده ایم. اینکه انسان می تواند به خطای خود پی ببرد نشانه چیست؟

۲- همچنین برای ما بسیار پیش آمده که در یک موضوع با دیگری اختلاف نظر داریم و هر دو تلاش می کنیم به کمک استدلال و توضیح طرف مقابل را به دیدگاه خود نزدیک کنیم. این تلاش نشانه پذیرش چه حقیقتی است؟

تأمل درباره مسائل مربوط به شناخت، موجب می شود پرسش هایی درباره ابعاد گوناگون شناخت برای ما مطرح شود؛ پرسش هایی مانند اینکه اساساً شناختن چیست؟ آیا اصولاً شناخت ممکن است؟ شناخت های ما تا چه اندازه ارزش دارند؟ راه های شناخت کدام اند؟ قلمرو شناخت چیست؟

«معرفت شناسی» آن بخشی از فلسفه است که به خود پدیده شناخت می پردازد و درصدد است به این گونه پرسش ها پاسخ دهد. معرفت شناسی همیشه جزئی از فلسفه بوده است.

نکته

واعظی بر بالای منبر رفت و بر پله سوم آن نشست و شروع به صحبت کرد. در میان صحبت یکی از حاضران سؤالی کرد. سخنران با کمال تواضع پاسخ داد که من جواب این سؤال را نمی دانم.

مدتی گذشت و با دیگر آن مستمع سؤال دیگری پرسید. باز هم سخنران که پاسخ این سؤال را هم نمی داند.

کد ۱۱۱۲۲۶ درس چهارم صفحه ۱ تا ۱۵ طباطبائی

برای بار سوم نیز همین پرسش و پاسخ تکرار شد. مستمع که ناراحت شده بود، برخاست و با اعتراض گفت: تو که نمی‌توانی جواب سؤال‌ها را بدهی چرا بر پله سوم منبر نشسته‌ای؟!

سخنران به آرامی به وی گفت:

دوست من! من به خاطر دانسته‌هایم روی پله سوم نشسته‌ام. اگر می‌خواستم به خاطر ندانسته‌هایم پله‌ای انتخاب کنم، هیچ منبری پله‌ای برای نشستن من نداشت. هنگامی که فیلسوفی درباره موضوعی مانند هستی، جهان و انسان می‌اندیشد، ناگزیر درباره خوداندیشیدن و شناختی دیدگاهی دارد. در گذشته برخی از مباحث معرفت‌شناسی در ضمن مباحث فلسفی طرح می‌شد. در دوره جدید، به علت طرح پرسش‌های جدی و جدید درباره معرفت و ظهور دیدگاه‌های گوناگون، این بخش از فلسفه به صورت شاخه مستقلی درآمده که به آن «معرفت‌شناسی» یا نظریه معرفت^۱ می‌گویند.

چیستی معرفت

معنا و مفهوم معرفت و شناخت، چنان روشن و بدیهی است که نیازی به تعریف ندارد. حتی وقتی که از یک کودک می‌پرسیم «می‌دانی توپت کجاست؟» و او می‌گوید «آری، می‌دانم»، نسبت به معنای «می‌دانم» آگاه است. اگر ابهامی هم از جهت کلمه و لغت باشد، حداکثر با بیان معادلی ابهام رفع می‌شود. مثلاً می‌گوییم معرفت یا شناخت، همان دانستن و آگاهی نسبت به چیزی است. به عبارت دیگر، وقتی کسی می‌گوید «توپ در آنجاست»، بدین معناست که او به وجود توپ در آنجا آگاه و عالم است و ما به ازای آگاهی او، یک توپ است که در آنجاست.

بیشتر بدانیم

ایمانوئل کانت یکی از فیلسوفان دوره جدید است که به معرفت‌شناسی بسیار پرداخت و مسائل مهمی را درباره معرفت‌شناسی مطرح کرد. وی در سال ۱۷۲۴ میلادی در پروس به دنیا آمد. و در فلسفه و ریاضیات، در دانشگاه به تحصیل پرداخت. معروف‌ترین کتاب او «نقد عقل محض» است که در سال ۱۷۸۱ نوشت.

کد ۱۱۱۲۲۶ درس چهارم صفحه ۱ تا ۱۵ طباطبائی

این فیلسوف بزرگ قرن ۱۸ آلمان، در سال ۱۸۰۴ از دنیا رفت. این جمله مشهور او همواره بر سر زبان هاست: «دو چیز مرا به شگفتی وادار می‌کنند: یکی آسمانی که بالای سرماست، دوم وجدانی که در قلب و درون ماست.»

بیشتر بدانیم

در کتاب منطق سال دهم آموختیم که تعریف اقسامی دارد:

۱- تعریف لغوی

۲- تعریف به مثال

۳- تعریف تحلیلی

امکان معرفت

آیا ما می‌توانیم اشیاء و موجودات جهان را بشناسیم و به آنها علم پیدا کنیم؟ شاید از این پرسش تعجب کنید و بگویید این یک امر بدیهی و روشن است. و نیازی به تحقیق و پیدا کردن دلیل ندارد. همین که با طرف مقابل خود صحبت می‌کنیم، یا لیوان آبی را برمی‌داریم و می‌نوشیم، یا از عمل دیگری خوشحال یا عصبانی می‌شویم، گویای آن است که می‌شناسیم. در غیر این صورت، هیچ اقدامی ممکن نبود. اما جالب است بدانیم به علل پیچیده‌ای که در زندگی انسان‌ها اتفاق می‌افتد، گاهی همین امر بدیهی انکار می‌شود، چه در گذشته و چه در زمان حاضر.

بیشتر بدانیم

گرگیاس، یکی از سوفسطائیان و دانشمندان عصر سقراط بود که در سال ۴۷۵ قبل از میلاد در سیسل به دنیا آمد و در سال ۴۲۷ به عنوان سفیر به آتن رفت. در آنجا فن بلاغت آموخت و سخنوری چیره‌دست شد و با مهارتی تمام از مغالطه‌ها استفاده می‌کرد. گرگیاس در نوشته‌ای که عنوان آن «درباره طبیعت» است، می‌گوید: «اولاً چیزی وجود ندارد ثانیاً اگر چیزی هم وجود داشته باشد برای انسان قابل شناختن نیست. ثالثاً اگر برای انسان قابل شناختن باشد، نمی‌توان آن را به دیگری آموخت و

اطلاع داد.

حل یک مسئله

در گذشته چنین می‌اندیشیدند که رنگ یکی از خواص و ویژگی‌های هر جسمی است و یک جسم، همان‌طور که طول و عرض و ضخامت دارد، یکی از رنگ‌ها را هم دارد. امروزه دربارهٔ رنگ اجسام اختلاف نظرهایی پدید آمده است. مهم‌ترین اختلاف این است که آیا اشیاء واقعاً به همان رنگی هستند که ما می‌بینیم؟ برخی گفته‌اند: نه؛ زیرا ممکن است که یک چیز در دو حالت و از دو زاویه با دو رنگ دیده شود. آیا می‌توان از این نمونه نتیجه گرفت که امکان شناخت اشیاء وجود ندارد، چون ممکن است که همواره اشتباه کرده باشیم؟

آری، امکان معرفت یک امر بدیهی است. همین که اکنون این کتاب را بگشوده‌ایم و می‌خوانیم، به معنای وجود هزاران هزار علم و معرفت در ماست. ما، وجود خودمان را درک می‌کنیم، وجود افراد و اشیای پیرامون خود را حس می‌کنیم و کمترین تردیدی نداریم که اشیایی در پیرامون ما هستند. بنابراین، کسی به طور طبیعی در امکان اصل معرفت شک نمی‌کند.

البته، ما می‌دانیم که حقایق بسیاری هست که ما نمی‌شناسیم. همچنین ممکن است ما در توانایی خود برای شناخت برخی امور شک کنیم. اما این شک، غیر از شک در امکان اصل شناخت است.

پس، هم معنای معرفت و هم امکان رسیدن به شناخت و معرفت برای هر انسانی روشن است و شکاکیت مطلق و سوفسطایی‌گری یک ناهنجاری فکری به حساب می‌آید. بعد از قبول این حقیقت، مسئله‌های زیادی در معرفت و شناخت مطرح است که فیلسوفان دربارهٔ آنها تحقیق می‌کنند و گاه به دیدگاه‌های متفاوت می‌رسند و مکتب‌های مختلف فلسفی را پدید می‌آورند.

یک نشانهٔ روشن

از ابتدای زندگی بشر بر روی زمین، معرفت و شناخت وی نسبت به خود و جهان همواره در پیشرفت بوده است. سرعت این پیشرفت نیز روزبه‌روز افزایش یافته است، به طوری که می‌گویند در سال ۱۳۹۸ نیمه عمر علم در جهان به سه هفته می‌رسد. یعنی هر سه هفته یک بار نیمی از دانش جهان

کد ۱۱۱۲۲۶ درس چهارم صفحه ۱ تا ۱۵ طباطبائی

متحول می‌شود. همین افزایش پیوسته علم، نشانه توانایی بشر در شناخت اشیای پیرامونی است. لازم به ذکر است که دانش بشر به دو صورت پیشرفت می‌کند و متحول می‌شود: اول: دستیابی به دانش‌های جدید درباره اشیاء؛ دوم: پی بردن به اشتباهات گذشتگان و تصحیح معلومات آنها.

چندین سال قبل یونسکو اعلام کرد نتیجه عمر در جهان ۳۰۰ سال است. یعنی هر ۳۰۰ سال نیمی از دانش بشر دگرگون می‌شود. در سال ۱۹۹۸ میلادی یونسکو اعلام کرد نیمه عمر علم به ۳۰ سال یک بار رسیده است. در سال ۲۰۰۲ اعلام کرد این نیمه عمر به عدد ۳ سال کاهش پیدا کرده در سال ۲۰۱۰ این عدد، به سه ماه رسید اکنون پیش‌بینی می‌کنند که در سال ۲۰۲۰ در طول سه هفته نیمی از دانش بشر متحول می‌شود. همچنین پیش‌بینی کرده‌اند که در سال ۲۰۵۰ اتفاق شگرفی رخ می‌دهد بدین صورت که نیمه عمر علم از زمان تولید آن جلو می‌زند. یعنی تا زمانی که مثلاً یک کالای الکترونیکی ساخته شود و از کارخانه خارج شود قدیمی شده و کارخانه مشابهی آن را تولید کرده است.

بیشتر بدانیم

به‌طور مثال: از زمان بطلمیوس تاکنون، دانش‌ها درباره نظام کیهانی و ستاره‌ها و سیاره‌ها پیوسته هم تکمیل و هم تصحیح شده است. منجمان قدیم می‌دانستند که خورشید و ماه کراتی هستند که در آسمان قرار گرفته‌اند. اما فکر می‌کردند که این دو کره به دور زمین گردش می‌کنند. اما بعدها فهمیدند که فقط ماه به دور زمین می‌گردد. و این زمین است که به دور خورشید می‌گردد. یعنی اشتباه منجمان قدیم اصلاح شد و یک نظر دیگر آنها که درست بود، باقی ماند. به تدریج متوجه شدند که سیارات دیگری هم به دور خورشید گردش می‌کنند و همراه با زمین منظومه شمسی را پدید آورده‌اند. مدتی بعد دانستند که نه تنها زمین در حال گردش است، بلکه خورشید و سیاره‌های پیرامون آن، یعنی کل منظومه شمسی در فضای بیکران در حال حرکت‌اند و کره مشابهی تا به حال مشاهده نشده است.